



-
- | | | |
|---------------------|---|---|
| سرشناسه | : | خازن، ابو محمد عبدالله بن احمد |
| عنوان و نام پدیدآور | : | دیوان خازن |
| مشخصات نشر | : | تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب؛ ۱۳۹۴ |
| مشخصات ظاهری | : | ۱ ج. (صفحه شمار گوناگون). |
| فروست | : | میراث مکتوب؛ ۲۷۴. نسخه برگردان؛ ۲۰. |
| شابک | : | 978-600-203-095-5 |
| وضعیت فهرست نویسی | : | فیبای مختصر |
| یادداشت | : | فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است. |
| شناسه افزوده | : | مهدوی دامغانی، احمد، ۱۳۰۶ - ، مترجم |
| شناسه افزوده | : | Mahdavi Damghani, Ahmad |
| شناسه افزوده | : | مرکز پژوهشی میراث مکتوب |
| شناسه افزوده | : | سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی |
| شماره کتابشناسی ملی | : | ۲۷۹۸۴۵۳ |
-

دیوان خازن

ابومحمد عبدالله بن احمد خازن
سده چهارم

نسخه برگردان دستنویس شماره ۱۱۹۶۹
کتابخانه آستان قدس رضوی
کتابت ۴۸۱ هـ.

مقدمه، تصحیح و تحقیق
احمد مهدوی دامغانی



مرکز پژوهشی میراث مکتوب

تهران ۱۳۹۴ هـ ش

دیوان خازن

تألیف

ابو محمد عبدالله بن احمد خازن

سده چهارم

مقدمه، تصحیح و تحقیق

احمد مهدوی دامغانی

ترجمه گزیده مقدمه به انگلیسی

محمود امیدسالار

ناشر: میراث مکتوب

با همکاری

سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها، و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

مدیر تولید: محمد باهر

آماده‌سازی تصاویر: محمود خانی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: رضا سلگی

مدیر فنی و امور چاپ: حسین شاملوفرد

لیتوگرافی و چاپ: نقره‌آبی - صحافی: افشین

چاپ اول: ۱۳۹۴

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

بها: ۶۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۳-۰۹۵-۵ ISBN 978-600-203-095-5

همه حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است

نشر الکترونیکی اثر بدون کسب اجازه کتبی از ناشر ممنوع است

نشانی ناشر: تهران، ش. پ: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

E-mail: toolid@MirasMaktoob.ir

<http://www.MirasMaktoob.ir>

بسم الله الرحمن الرحيم

دریایی از فرهنگ پرایه اسلام و ایران در بخش های خطی موج می زند. این نسخه ها در حقیقت، کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامد ما ایرانیان است. برعمده هر نسلی است که این میراث پرارج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

بایسته کوششی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تبیین آنها انجام گرفته و صد کتاب رساله ارزشمند آثاریافته هنوز کار ناکرده بسیار است و هزاران کتاب رساله خطی موجود در کتابخانه های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها طببع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و تحقیق و تبیین مجدّد نیاز دارد.

احیاء و نشر کتاب ها و رساله های خطی و طیفه ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی. مرکز پژوهشی میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۲ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوشش های محققان و محققان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه مندان به دانش و فرهنگ، سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه ای از رزمندگان از متون و منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

از فعالیت های دیگر مرکز چاپ نسخه برگردان (فاکسیلمه) نسخه های خطی از رزمندگان است. از این رو، با استفاده از تجاربی که تاکنون به دست آمده و با توجه به فعالیت های پیشین، در یک طرح منظم و روشمند، شماری از نسخه های خطی را به صورت نسخه برگردان با مقدمه و نمایه های سودمند در دسترس پژوهشگران قرار خواهیم داد.

اکبر ایرانی

مدیر عامل مرکز پژوهشی میراث مکتوب

فهرست

مقدمه

(نُه - بیست و شش)

یازده	وصف مخطوطه
دوازده	رسم الخط نسخه
سیزده	محتویات این مجموعه
چهارده	مقام شعر و شاعری و صنعت انشاء خازن
هفده	سبک و طرز شعر خازن
نوزده	أبو محمد خازن
بیست و دو	أبو الفتح بن علی بن محمد بن المرزبان کاتب مخطوطه

متن تصحیح شده

(۱ - ۱۲۱)

۳۷	قافیه الجیم	۱	قافیه الألف
۴۳	قافیه الحاء	۵	قافیه الهمزة
۴۷	قافیه الدال	۱۱	قافیه الباء
۵۳	قافیه الراء	۳۵	قافیه الثاء

قافية الصاد	٦٣	قافية اللام	٩٥
قافية الضاد	٦٥	قافية الميم	١٠٥
قافية الفاء	٦٩	قافية النون	١١١
قافية القاف	٧٧	قافية الهاء	١١٧
قافية الكاف	٨٥		

عكس نسخه

برگ شمار ٦٨-١ / صفحه ١٣٦-١

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين المعصومين

درود و سلام بر مرقد مطهر پاک و برگنبد منور تابناک اعلیحضرت اقدس علی بن موسی الرضا -
صلوات الله علیه - یاد که به برکت آن مرقد مطهر و به همت خدمه آن آستان مقدس مخطوطه
حاضر از دستبرد حوادث مصون مانده، و پس از قریب یک هزار سال پنهان شدن در محفظه استتار
اینک به منظره تجلی و انتشار نشانده شده است.

این مخطوطه نفیس و چند مخطوطه نفیس دیگر، در فضا و محفظه ای که در پشت دیوار یکی از
بقاع و غرفات حرم محترم رضوی - زاده الله شرفاً و عظمتاً - تعبیه شده بوده، بنا به مصلحت وقت،
به ودیعت نهاده شده بوده است تا در آن فضا با حجاب دیوار محتجب گردد و از دستبرد جاهلان و
نااهلان مهاجم در امان بماند. و از آنجا که، پریر و تاب مستوری ندارد، مقدر چنین بوده است که
قریب چهل سال پیش در هنگام تعمیر یا توسعه آن بقعه متبرکه، از این مخطوطات کشف حجاب و
رفع نقاب شود و خدای را شکر که چنین میراث فرهنگی مکتوبی باز یافته شد و جلوه ای از: ﴿وَهُمْ
فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ﴾ (سبا / ۳۷) تجلی کرد. معلوم نیست که این گنجینه و از جمله آن همین
مخطوطه نفیس یعنی دیوان «ابو محمد خازن» آن شاعر بسیار دان فاضل را، که تاریخ کتابت آن

سال ۴۸۱ هجری است، در چه زمان و بر اثر بروز چه فتنه و حادثه‌ای در پس آن دیوار پنهان کرده‌اند؟ در فتنه غَزَن؟ در حمله بی‌شرمانه اُزبکان؟ در آیام آشوب و اضطرابات اعقاب نادرشاه افشار؟ نمی‌دانم، چرا که سخن «دَعْبِل خُزَاعِی» (رض) که به تأیید حضرت رضا - صلوات الله علیه - نیز رسیده مسلم و محکم است که:

و قَبْرُ بطوسٍ یا لَهَا من مُصِیْبَةٍ

و به هر حال خدا را شکر که این ودیعه گرانها امروزه در کتابخانه آستان قدس محفوظ است و خازن اصلی شعر خازن، یعنی امام ثامن ضامن - علیه السلام - از آن به خوبی حفاظت و نگهداری فرموده است و اینک صورت مطبوع آن به پیشنهاد استاد فاضل دانشگاه فردوسی آقای دکتر محمد جعفر یاحقی و به همت و هزینه مرکز پژوهشی میراث مکتوب - آیده الله تعالی - و زحمت و دقت رئیس دانشمند و شریف و فرهنگ دوست آن آقای دکتر اکبر ایرانی - دامت افاضاته - در برابر شما خواننده گرامی قرار گرفته است و این بنده پیشاپیش از زحمت و وقتی که مدیر محترم تولید مرکز مذکور فاضل ارجمند آقای محمد باهر در تصحیح مطبعی آنچه به قلم این فقیر جاری شده است مبذول فرماید سپاسگزارم.

بیش از یکسال است که آقای دکتر ایرانی - حفظه الله تعالی - تصویری از این مخطوطه را برای این فقیر فرستاده است تا با تحریر مقدمه و مختصر تعلیقی که بعون الله و منه بتوانم بر آن بیفزایم، آن را در جمله منشورات مرکز پژوهش به چاپ رساند و این بنده با کمال شرمساری باید به عرض شما خواننده فاضل برساند که ماه‌ها این «مآنده آسمانی» که برایم رسیده بود همچنان بر روی انبوهی از کتاب‌های حقیر نهاده شده بود و همه روزه من بنده هشتاد و چند ساله، که هم پیر سال و ماهم و هم پیر محنت دردهای جسمی و روحی جانکاه، آن را بر جای خود می‌دیدم ولی فرصت مطالعه دقیق و بررسی کامل آن و تنظیم و تحریر آنچه که به فکر فاطر و نظر قاصرم رسیده است نداشتم، زیرا دستم به اصطلاح، بَنَدِ الوحشیَّات و سَوِّمِینِ مَجْلَدِ نَسْمَةِ الشَّحْرِ بود و اجابت درخواستهای برخی عزیزان مبنی بر نوشتن مقاله‌ای برای فلان جشن نامه‌ها - که فی الواقع فریضه و ادای دینی می‌نمود - بر تکالیفم می‌افزود تا آنکه ماه گذشته جناب دکتر ایرانی، به مقتضای ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾ در مقام تَنْبِه و تذکر این فقیر و البته با رعایت ﴿لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ﴾ در

بیان تشویق و ترغیب حقیر و یا گله‌مندی و تکذّر خودشان، از تأخیر در فراهم آوردن موجبات معنوی طبع و نشر این «دیوان؟» کرامند، با تلفن، تسریع و تعجیل در کار را به صورت «امرِ استفهامی»: «کار دیوان خازن به کجا رسیده؟» به این خدمتگزار «بی جیره و مواجب» فرهنگ و ادب توصیه فرمود، این است که الزاماً تحریرات دیگری را که می‌ترسم عُمرم به پایان رسد و آن تحریرات به پایان نرسد، هم چنان ناتمام به یکسو نهادم و وقتم را سوای ایّامی که به ضرورت در کمبریج به سر می‌برم مصروف خازن و «دیوان» او ساختم و من الله التوفیق و علیه التکلان.

وصف مخطوطه

مخطوطه محتوی ۶۸ ورق است که با کشیده شدن خطی در وسط هر ورق آن ورق به دو صفحه تقسیم شده که مجموع صفحات نوشته‌داری را که شماره‌گذاری کرده‌ام از یک تا ۱۳۶ است که با احتساب دو صفحه خالی در آغاز و انجام نسخه به ۱۳۶ صفحه می‌رسد. از صفحه اول تا صفحه ۳۸ هر صفحه هجده بیت (سطر) و از صفحه ۳۹ تا آخر، بر هر صفحه سیزده بیت (سطر) نگاشته شده است و من بنده چون به اصل مخطوطه دسترسی ندارم توضیح بیشتری در این باره بطور دقیق نمی‌توانم بدهم. در صفحه ۶۵، کاتب مرتکب سهوی شده و از مصرع اول بیت سوم آن صفحه چهار پنج کلمه را به تصور اینکه بیت چهارم است به تکرار نوشته که فوراً ملتفت آن شده و بر روی آن خط کشیده است و لذا صفحه ۶۵ دارای دوازده سطر است.

آنچه پس از صفحه ۶۴ آمده است دنباله قصیده «صادیه»^۱ مندرجه در صفحات ۶۳ و ۶۴ نیست و نمی‌دانم آیا این مخطوطه در اصل ۱۳۶ صفحه بوده و آنها را پس از صحافی و ته‌بندی به صورت ۶۸ ورقه درآورده‌اند؟ و علی‌الظاهر باید چنین باشد وگرنه چگونه ممکن است کاتب فاضل ادیب خوش ذوق خوش خطی که این مجموعه نفیس را گردآورده و زحمت تحریر آن را بر خود هموار ساخته و آن را اختصاصاً برای شخص خود نوشته است، قصیده صادیه ناتمام در صفحه ۶۴ را همچنان ناتمام بگذارد و بدون هیچ توجّهی صفحه شماره ۶۵ را با ابیاتی از قصیده صادیه^۲ آغاز کند؟ به هر صورت پس از صفحه ۶۴ حداقل یک ورق افتاده است و مناسب است که

۱. صاد مهمله بدون نقطه.

۲. ضاد معجمه.

آقای استاد دکتر یاحقی که به اصل نسخه دسترسی دارند این مسأله را روشن سازند. و باز نمی‌دانم استاد مرحوم دکتر احمدعلی رجائی آن توضیح و اوضاحت را چرا بر پشت ورقه اول نوشته است^۱؟ و آیا به این افتادگی توجه داشته است یا خیر؟ و شک نیست که حق بود آن مرحوم آن سطور را که مرقوم فرموده بر ورق اصلی مخطوطه نمی‌نگاشت و این شاء الله که چنین کرده باشد. گویا به قراری که از شخص موثق معتمدی شنیدم مرحوم دکتر رجائی این مخطوطه و تعداد دیگری از مخطوطات را با خود به تهران برده بوده (و با توجه به سمتی که آن مرحوم در آستان قدس احراز کرده بود این امکان برای او فراهم بوده است) و سپس پس از فوت آن مرحوم، متصدی بعدی سمتی که ایشان در «بنیاد فرهنگ» داشته است این مخطوطات را به مشهد برده و به کتابخانه مبارکه تحویل داده است.

در محلی که مرحوم دکتر رجائی آن توضیحات را نوشته است عبارت: «لأبی جعفر بن محمد الطوسی» مشاهده می‌شود که ظاهراً این مخطوطه در تملک او قرار گرفته بوده و وضع و رسم الخط آن عبارت قطعاً از اوایل قرن ششم دیرتر نیست و به احتمالی همو واقف این نسخه بوده است. زیرا صورت تملک شخص دیگری در مخطوطه نوشته نشده است.

بر کناره راست صفحات ۱۸، ۳۶، ۸۶ به خطی نسخ نوشته است «وقف»، ولی ممکن است این سه مورد به خط آبی جعفر بن محمد الطوسی نباشد.

کاتب عنوان بعضی از قصاید را گاه در طی یک سطر نوشته و گاه نیز آن را به عبارت مختصری بر بالای ورقه در فوق سطر اول نگاشته است.

رسم الخط نسخه

مانند سایر مخطوطات قرن پنجم و ششم است و البته به سبب آنکه کاتب در کتابت گویا رسم الخط خاص خود را بکار برده است در آن غالباً صعوبت‌هایی برای خواننده کنونی پیش می‌آورد. و باز نمی‌دانم چگونه عرض کنم این مرد نازنین متذوق ادب پرور فاضل أبو الفتح بن علی بن محمد بن المرزبان - رحمه الله تعالی علیه - که بی‌شک از شیعیان علوی و دوستداران اهل بیت عصمت و

۱. و چرا آن را بر صفحه‌ای از کاغذی مرغوب نوشته و آن را بر پشت جلد ضمیمه نکرده است؟

طهارت بوده است، از آنجا که به تصریح خودش این مجموعه را برای شخص خود ترتیب می‌داده و می‌نوشته است، آیا به احتمالی می‌توان گفت که خیلی به صحت کتابت یا مکتوب معنی نبوده است، چون خود می‌دانسته که چه نوشته است؛ یا آنکه اساساً رسم الخطی که او از آن تبعیت فرموده است چنین بوده که بر نقطه‌گذاری اهمیتی داده نشود^۱ و یا آنکه احیاناً بعضی از حروف را ننگارد و او بر آن رسم الخط کاملاً آشنا بوده است، لذا خود او خطش را به راحتی می‌توانسته بخواند چون می‌دانسته چه نوشته است. به هر صورت اگر نه در جمیع ابیات مکتوبه، که در اکثر آن، یا حرفی مثل الف یا الف و لام تعریف یا بعضی دیگر از حروف در کتابت ساقط شده و چه بسیار که کلمه یا کلماتی ساقط شده باشد که باید به ظن و گمان و تخمین و استحسان کلمه‌ای را که مناسب تشخیص داده شود بجای کلمه نوشته نشده تصور کرد و آن را در ضمیر خود نگهداشت تا به وزن و معنی آن بیت خللی وارد نشود^۲. برای آنکه خواننده گرامی تصور نفرماید در این باره مبالغه و زیاده‌روی فرضی کرده‌ام، خود را مقید شمردم که در هر صفحه صورت صحیح کلمه‌ای را که حرفی از آن به قلم نویسنده نیامده است و یا همان کلمه یا کلماتی را که ساقط شده است، در حاشیه بنویسم، و چه بسا که آن صورتی که این بنده نگاشته است منطبق با واقع و یا لفظی که شاعر استعمال فرموده است نباشد و بنابراین خوانندگان محترم این فقیر را در این استحسان و گمان مقصّر نشمارند و ملامت نفرمایند؛ و امید آنکه خود آنان به صورت اصلی و آنچه شاعر آن را گفته است^۳ راه یابند و خدا کند که نسخه دیگری از این دیوان یافت شود که در عین صحت و قدمت صورت صحیح آن کلمه یا کلمات در آن به روشنی ضبط شده باشد.

محتویات این مجموعه

در این مجموعه که به راستی نمی‌توان آن را دیوان خازن دانست قطعاً بسیاری و بلکه اکثریت قاطع

۱. خاصه آنکه شاید در آن زمان هنوز قاعده مطّردی برای نقط و اعجام مقرر نشده بوده است گر چه این احتمال بعید می‌نماید.

۲. و نیز در بسیاری از موارد در اعراب‌گذاری کلمات، طغیان قلم و سهو و خطایی از کاتب فاضل سر زده است که آن کلمات با اعراب و علامت نادرستی مُعَرَّب شده است.

۳. بسیاری از کلمات را این بنده نتوانسته است بخواند و یا حدسی در آن باره زند.

اشعار «خازن» در آن مندرج و مضبوط است زیرا شامل سی و نه قصیده است. طولانی‌ترین قصیده این مجموعه را شاعر در استقبال از قصیده غزای روانشاد «ابو عباده بُحتری»^۱ که در مدح اسمعیل بن بلبل سروده و آن را برای «میرد» فرستاده بود به مطلع:

بِعَيْنِيكَ ضَوْءُ الْأَقْبَحَانِ الْمَفْلَجِ وَالْحَاظُ عَيْنِي فَاتِرَ اللَّحْظِ أَدْعَجِ

سروده و مطلع آن چنین است:

سَقَى اللَّهُ أَيَّامِي بِشَرْقَى مَنبِجِ إِلَى الْعَلَمِ الْأَقْصَى بِغَرْبِي مَنبِجِ

(مَنبِج) شهر مولد بُحتری است.

و خازن قصیده غزای شیوای خود را در مدح فخرالدوله دیلمی سروده است که از سطر آخر صفحه ۳۳ تا سطر ماقبل آخر صفحه ۳۸ این مجموعه جای دارد و مشتمل بر هشتاد و نه بیت است.

و بقیه مشتمل بر سی و هشت قصیده بلند و کوتاه است و امید که در آینده نسخه کاملی از اشعار این شاعر برجسته عربی‌گوی ایرانی پیدا شود.

مقام شعر و شاعری و صنعت انشاء خازن

در اینکه ابو محمد عبدالله بن احمد خازن هم شاعری توانا و هم نویسنده توانائی است تردیدی نیست. با وجود تعبیرات و تعریفات که «ثعالبی»، این کارشناس والامقام سخن عرب و این دائرةالمعارف همه فنون ادب، این «عبدالملک» ایرانی نیشابوری که در حفظ و احاطه بر لغت و نقد الشعر و سیر و روایات و کنایات عرب، و در فصاحت و بلاغت و بیان معانی به مراتب بر «عبدالملک» اصمعی رجحان دارد و استاد بلا معارض همه شعب ادب بشمار می‌رود، در یَتِيمَةُ الدَّهْرِ از ابو محمد خازن برای شناخت قدر و مرتبه خازن در شعر و نثر عرب بیان فرموده است، جای تعریف و تعبیر دیگری باقی نگذاشته است.

۱. هیچ ایرانی اهل فضل نباید از «بُحتری» و سینه شیوای او درباره «ایوان کسری» غافل بماند. سابقاً نوشته‌ام که مرحوم رضوان جایگاه علامه قزوینی چندی پیش از رحلتش آرزوی شنیدن آن قصیده را فرمود.

ثعالبی می‌فرماید: «ابوبکر خوارزمی ابیات دلکش درخشانی را از ابومحمد خازن برایم خواند، و من از حضرتش خواستم که هر دو قصیده‌ای را که آن ابیات از آن است به من مرحمت کند و او پذیرفت و نسخه‌ای از آن دو قصیده به من داد و خواندن آن مرا به دسترسی یافتن به شعر خازن شائق ساخت آن چنانکه آن را از باد صبا می‌خواستم و می‌جُستم، تا آنکه ابوعبدالله محمد بن حامد حامدی^۱ که همواره از میوه‌های شاداب و لطائف شهر خود هدیه برایم می‌فرستد، گوهری گرانبها و دُرّی یتیم یگانه را از مجموع شعر ابومحمد خازن برایم فرستاد، چرا که این هر دوی حامدی و خازن در خدمت صاحب بن عبّاد می‌بودند و ارتباط و مناسبت ادبی میان این دو مهر و اُلّفتی برقرار ساخته بود، و حامدی نیز کوشش کرده بود که هر مقدار که ممکن است از شعر او برایم بفرستد و چنین کرد و آن گوهر گرانبها به دستم آمد و دیرگاهی از آن بوستان دلگشا بهره‌مند شدم، و آوخت که در همان هنگامی که من بداشتن آن مجموعه نفیس مباهات می‌کردم و از نگهداری آن شادمان می‌بودم ناگهان آن آفت همیشگی کتابها بدان رسید و دستی ناپاک و خیانتکار بر آن دراز شد و آن را از من ربود و چه توان کرد که:

تیر مصائب سخت آزمند گنجینه‌هاست^۲ و کدام خوشی است که روزگار آن را تیره و مکدر نسازد.

ترجمه به مضمون است و کیست که بتواند سخن شیوای ثعالبی را آن چنان که باید ترجمه کند؟
(یتیمه، ج ۳)

گمان می‌کنم اگر بیش از این درباره شعر خازن عرض کنم اطناب و اسهاب باشد. عظمت مقام خازن در کتاب و انشاء از همان دو نامه‌ای که ثعالبی در خازن نقل فرموده است معلوم می‌شود. مجموع ابیاتی که در این نسخه مکتوب است بالغ بر یک هزار و نهصد و بیست و دو بیت است.

۱. از دوستان ثعالبی است و ثعالبی در مدح او می‌گوید:

أَنْتَ أَرَى الْفَاطِكُ الْغُرَا
عَطَلْتُ الْكَافُورَ وَ الدُّرَا
لَكَ الْكَلَامُ الْخُرِّي يَا مِنْ غَدَا
أَفْعَالُهُ يَسْتَعْبِدُ الْحُرَا

(مَنْ غَاب عَنْهُ الْمَطْرِبُ، ص ۳)

۲. در اصل یتیمه: وَ سَهْمُ الرِّزَايَا بِالذَّخَائِرِ مُوَلِّعٌ / وَ أَيْ نَعِيمٌ لَا يَكْدَرُهُ الدَّهْرُ.

که اولی شطر اخیر بیت «خُریمی» در مرثیه فرزندش است که می‌گوید: وَ أَعْدَدْتُ ذُخْرًا لِكُلِّ مُلِمَّةٍ وَ دومی مصرع اخیر بیت ابی صخر هذلی است: فَلَمَّا أَضَاءَ الصُّبْحُ فُرُقَ بَيْنَنَا / وَ أَيْ نَعِيمٌ...

برای اطلاع اجمالی بر مجموع شعر خازن باید تعداد دویست و چهل و یک بیتی که در بیت‌الذهر به خازن نسبت داده شده است، بر یک‌هزار و نهصد و بیست و دو بیت این مجموعه افزود که در آن صورت تعداد دو هزار و یکصد و پنجاه و سه بیت در حال حاضر از شعر این شاعر بزرگ و شیواسخن شیعه در دست است.

از جمله اشعار موجود در بیت‌مه که در این مجموعه ذکر از آن نشده است آن قصیده زیبای شیوائی است در مدح صاحب بن عبّاد به مطلع:

هَذَا فَوَادُكُ نُهْبِي بَيْنَ أَهْوَاءٍ وَ ذَاكَ رَأْيُكَ سُورِي بَيْنَ آرَاءِ

مشمول بر سی و یک بیت (که پانزده بیت آن در بیت‌مه و شانزده بیت آن در جلد دوم نسمه السحر آمده است و این دو بیت آن بسیار مشهور و مستشهد به است:

يَوْمًا بِحَزْوِيٍّ وَ يَوْمًا بِالْعَقِيقِ وَ يَوْمًا بِالْعَذِيبِ وَ يَوْمًا بِالْخُلَيْصَاءِ
وَ تَارَةً تَسْتَحِي نَجْدًا وَ آوَنَةً شَعْبَ الْعَقِيقِ وَ طَوْرًا قَصْرَ تَيْمَاءِ^۱

و این قصیده گرچه بعنوان مدح فخرالدوله معنون شده و اکثر ابیات آن نیز بعد از تشبیب و تغزل در مدح اوست ولی در خلال آن از صاحب بن عبّاد نیز بسیار مدح و تمجید کرده است. پس از آن قصیده هشتاد و نه بیتی مذکور قصیده‌ای است در استقبال از قصیده فائقه رائقه «متنبی» در مدح سیف‌الدوله حمدانی رحمهما الله، به مطلع:

لِعَيْنِيكَ مَا يَلْقَى الْفَوَادُ وَ مَا لَقَى وَ لِلْحَبِّ مَا لَمْ يَبْقَ مِنِّي وَ مَا بَقِيَ

در چهل و سه بیت و خازن قصیده خود را باز در مدح فخرالدوله دیلمی در هفتاد و پنج بیت

۱. این قصیده که در دو مأخذ فوق مذکور است و این بنده شرم‌منده در هنگام تصحیح و تعلیق نسمه الشعر به علت غفلتی که در تفحص از بیت‌الذهر عارض شده بود و تصور می‌کردم از آنجا که صنعانی رحمه الله آن را در ضمن ترجمه خازن از بیت‌مه نقل کرده است و من بنده تصور کردم که باید در شرح و یا ترجمه حال خازن باشد و نبود زیرا که در ترجمه احوال صاحب بن عبّاد بود، و به سبب تصحیفی که از «خازن» یا «حارث» در معجم البلدان روی داده بود و یاقوت آن را از شخص سوم دیگری بنام احمد بن عبدالله بن حارث، در مدح بنی عبّاد اندلسی دانسته بود - لذا این بنده در تعلیقات نسمه الشعر ص ۲۵۳ در نسبت آن به خازن تردید کرده‌ام و اینک آن را تصحیح و از خطای خود استغفار می‌کنم.

سروده و مطلع آن این است:

تُسَوِّفُهَا شَدُّ الْحَمَامِ الْمُطَوَّقِ وَ تُطْرِبُهَا صَفْوُ الرَّحِيقِ الْمَرْوَقِ

و این قصیده از دو سطر مانده به آخر صفحه ۸۴ تا هشتمین سطر صفحه ۸۹ مندرج است و کوتاه‌ترین قصیده این مجموعه شامل شانزده بیت و در تهنیت ولادت دختری است که خداوند به «ابی علی خطیر» وزیر مرحمت فرموده است و مطلع آن این است:

إِنْ رَفَعْتَ الْأَعْلَامَ كُنْتُ أَمِيرًا أَوْ هَزَزْتَ الْأَقْلَامَ كُنْتُ وَزِيرًا

و از سطر پنجم صفحه ۵۹ تا هفتمین سطر صفحه ۶۰ مکتوب است.

کاتب فاضل مخطوطه، قصاید خازن را بر حسب قوافی با رعایت حروف الفبا مرتب ساخته و مرقوم داشته است. و در این مجموعه اشعاری با قوافی حروف (ت، خ، ذ، ز، س، ش، ط، ظ، ع، غ، و) موجود نیست و در آنچه از شعر خازن در یتیمه الدهر آمده است نیز شعری با قافیه این حروف معدود و مذکور نیست.

کاتب در کتابت، قافیه الف مقصوره را مقدم بر همزه نوشته است. و مسلم است که ابوالفتح بن علی ناسخ این مخطوطه در زمان نوشتن این دیوان سالهای جوانی را پشت سرگزارده بوده است. و مخفی نماند که در برخی از کتب ادب و تاریخ و من جمله تاریخ و صاف ایبائی منسوب به خازن آمده است.

سبک و طرز شعر خازن

قطع نظر از استعداد ذاتی و حسن ذوق خدادادی و عمق اطلاع خازن بر شعر و نثر عرب و تبخّر او در حفظ لغت و استعمال «غریب» آن، اقامت چندین ساله او در بلاد عراق و شام (یتیمه ۳/۳۲۶) و معاشرتش با شعرا و ادبای آن سرزمین‌ها، او را بیشتر از دیگر شاعران دربار فخرالدوله و مجدالدوله و دستگاه صاحب ابن عبّاد (کافی الکفاة) و ابی العباس ضبّی (کافی) به سبک و طرز شعر عرب آشنا ساخت و به مهارتش در بکار بردن لغات غریبه و مصطلحات از کنایات و استعارات رایج در ادب عرب بسیار افزود. و دو قصیده «جیمیه» و «حائیه» او شاهد صادقی بر آن است. خازن بسیار تحت تأثیر شاعر بزرگ نامدار و سهل و ممتنع‌گوی عرب «ابوعبّاده بحرّی» و

شاعر حکیم «ابو تمام طائی» است و قصاید متعددی در استقبال از قصاید بُحتری و ابی تمام سروده است و خصوصاً در تشبیب و تغزل ابتدای آن، اقتفا بر این دو شاعر بزرگ کرده است. مبالغات و «ایغال» های شاعرانه در شعر خازن کم نیست و این همان رویه نامطلوب عامه شعراء مشهور و خاصه شاعران فارسی زبان است که بیش و کم «نه پایه فلک را زیر پای اندیشه» می گذارند تا بوسه بر رکاب ممدوح زنند و این مطلب درباره شعرای دوران غزنوی و بویه و سلجوقی و بالاخص درباره شاعران عرب سرای دستگاه صاحب بن عبّاد - رحمه الله علیه - که در مقام مدح و توصیف از او خیلی به تملق و تصلف پروبال می داده اند بیشتر صادق است و این «بلیه» را که با توجه به «احسن الشعر اُكذبه»^۱ از محسنات شعری شمرده شده است از زمانی که آن شاعر جوانمرگ شیعه «ابن هانی» (متوفی یا مقتول ۳۶۲) آن مطلع کذائی را در مدح المعزّ فاطمی سرود که:

ما شئت لا ما شاءتِ الأقدار	فاحكم فأنت الواحدُ القهارُ
و كأنما أنتَ النبيُّ محمدٌ (ص)	و كأنما أنصارُك الأنصارُ
أنتَ الَّذي كانت تُبشِّرنا بِهِ	فِي كُتُبها الأحبارُ والأخبارُ

دیگر شاعران معاصر یا پس از خود را به تبعیت و بلکه به مسابقه واداشته و هلمّ جزاً، تا این زمان. واللّهُ المستعان.

بالجمله دیوان خازن از چنین ایغال ها خالی نیست و او نیز مانند دیگر شاعران «صاحب ابن عبّاد» با چشم داشت به صلات و عطایائی که آن بزرگوار به شاعران و مادحان می داد و به مقتضای: «اللّهُ تفتح اللّهُی^۲» خلّقش برای عطایای صاحب بازتر و شعرش برای او دل نوازتر می نمود، گو اینکه بعدها خازن همان مبالغات و ایغال ها را برای فخرالدوله و جانشینان او و صاحب نیز ادامه می دهد. از خصوصیات دیگر شعر خازن این است که: تلمیح و تضمین و اشارات فراوان به آیات مبارکات و اشعار و امثال و ایام و اقوال عرب و احوال عشاق مشهور آن دارد که این بنده در برخی موارد بر کناره صفحه آن را متذکر شده است. شاعر بزرگ دیگر آن دربار و آن دستگاه بویه و

۱. خدا رحمت کند نظامی گنجوی را که در مقام نصیحت پسرش می فرماید:

در شعر مَیّیج و در فنِ او چون اکذب اوست احسن او

۲. عطا یا حلقوم ها را باز می کند.

صاحبی، ابوسعید رستمی اصفهانی سلاله گرامی خاندان بسیار مشهور و متمکن و نیکوکار و قدیمی «بنی رستم»^۱ اصفهان است که او نیز در شعر خود همین تلمیحات و اشارت را بسیار دارد و نمی داند «ثعالبی» که ترجمه حال و شعر رستمی را اولاً و ترجمه و شعر خازن را ثانیاً در یثیمه نقل فرموده آیا «رستمی» را رتبه نیز مقدم بر خازن می شمارد یا آن ترتیب را، ناظر بر این معنی نمی داند و در اینکه میان «شعراء صاحب بن عبّاد» - رحمهم الله - همواره مجارات و مناقضات و نوعی مسابقه در ابداع معانی و در بیان آن در بهترین و مناسبترین الفاظ و استعارات بوده شکّی نیست و اشعار رستمی و خازن بصدق این ادّعا شاهد است.

از جمله محسنات قصاید خازن «حسن مطلع» و «حسن مقطع و شریطة» آن است که خازن آن مطلع را به «براعت استهلال» زیبایی آراسته است و هم چنین اهتمام او به غالب صناعات ادبی و بدیعی از مقابله و مساوات و تنسیق الصفات و مراعاة الظّیر و جناس و غیره و غیره جالب توجه است و چنین است که خازن را می توان از پیشتازان میدان شعر عربی شاعران ایرانی بزرگ مانند ابیوردی و ازجانی و طغرانی شمرد. احاطه و حفظ او را در لغات غریبه و شاید تا اندازه ای «مهبجور» نیز باید از خصائصش شمرد و این خصوصیت یکی از فوایدی است که در طی سفرهایش در سرزمینهای عربی به او عاید شده است.

ابومحمد خازن

با جستجوی اجمالی که برای اطلاع بر ترجمه و احوال خازن کردم جز آنچه را که ثعالبی در یثیمه الدهر (ج ۳/ ۳۲۵ - ۳۳۹) در ذیل عنوان ابومحمد خازن، و مختصراتی که در ضمن شرح احوال «صاحب بن عبّاد» و در دیگر تضاعیف همان فصل «شعراى صاحب» آورده است، مع الاسف در هیچ مرجع دیگری اثری از این «خازن» نیست.

این بنده بر ابتدای حال و انتهای مآل خازن و قوفی سوای آنچه به اجمال در یثیمه و در معجم الادباء (ضمن ترجمه ابی العباس احمد بن ابراهیم ضبّی جانشین صاحب در وزارت) آمده اطلاعی نیافته است و در وفیات الاعیان و وفات الوفیات و روضات الجنّات و ریحانة الأدب و جمهرة الاسلام

۱. استاد اجل جلال همائی - طیب الله ثراه - در تاریخ اصفهان خود شرح مشبعی را درباره این خاندان بیان فرموده است.

ذات النثر و النظام شیرازی که به مناسباتی از صاحب و ابوطالب مأمونی و ابودلف خزرچی سخنی به میان می آورد، و معجم الألقاب ابن فوطی و تاریخ بغداد خطیب و بسیاری دیگر از کتب تراجم، و نیز در تواریخ مثل ابن اثیر و در دوره های بعدی مثل تاریخ عتبی و راحة الصدور و معاجم شعراء مثل لباب الالباب عوفی یا چهار مقاله عروضی مطلقاً ذکر می از این مرد شاعر به میان نیامده است.

از این مطلب هم که خازن از چند سالگی از کودکی و «غلام بچه گی؟» اش، یا دورانی که مُراهق و پسر جوانی پانزده شانزده ساله یا کم و بیش یا آنکه جوانی بَر و مند بوده که به خدمت صاحب درآمد و سپس چه بی ادبی یا کم خدمتی از او سرزده و چه خطائی کرده است که به سبب آن آن چنان مورد بی مهری صاحب قرار گرفته است و صاحب او را مطرود و مغضوب ساخته و او از ری؟ یا اصفهان، به تعبیر «ثعالبی»: «مغاضباً» یا «هارباً» فراری شده است و ده سالی در شام و عراق به سر برده و سپس به حج مشرف شده است آخر الامر مراجعت به وطن کرده و به استعطاف از صاحب و معذرت خواهی از او پرداخته است، مطلقاً جز در همان نامه بلیغ فصیحی که، خازن به ابوبکر خوارزمی نگاشته و قصه تا حدی پر غصه خود را و پایمردی ابو العباس ضَبی را در التفات نظر و عطف توجه «صاحب» به خودش در آن نامه به شرح نوشته است، مأخذ و مرجع دیگری به نظر این ضعیف نرسید، ولی، اگر آن «توقیعی» را که ثعالبی در یتیمه نقل می فرماید مسلّم الصدور از «صاحب» باشد و از «مُختَلقات» و «مَن در آوردی» های واضع و نویسنده ماهر این نحوه مجعولات، ابوحیان توحیدی، و «چشم بد اندیش» او درباره صاحب یا از خیال اندیشی های خود خازن نباشد^۱ که: (... و وقع فی رقعة أبي محمد الخازن و كان ذهب مغاضباً ثم كتب إليه يستأذنه معاودة حضرته: ﴿أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيداً وَلِئْتَ فِينَا مِنْ عُمَرِكَ سِنِينَ وَفَعَلْتَ فَعَلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ﴾^۲) باید گفت ظاهراً صاحب می بایست بر خازن بسیار خشمگین و سرکوفت زننده باشد که شدت غضبی که بر او مستولی بوده و خشمی که فکر و ذهن او را به خود مشغول داشته به تعبیر این زمان او را به طور «ناخود آگاه» و ادار به (تفرعن) کند و آن مرد فصیح بلیغ ریزبین به عدم تناسب استشهاد یا مقتضای حال و مقال پی نبرد و آیه شریفه ای را که مقول فرعون در خطاب گله مندانه اش به حضرت موسی (ع) است، بر نامه معذرت خواهی خازن توقیع فرماید!!!

۱. زیرا ثعالبی در فصل «توقیعات» کتاب خاض الخاض در میان توقیعات شیوای صاحب این توقیع را ذکر نفرموده

۲. شعراء آیه ۱۸-۱۹.

است، ص ۹۳.

من بنده نمی‌دانم رنجش دلتنگی صاحب و آزرده‌گی او از رفتار ناهنجار با خازن آیا با قصاید طنانه بسیار مبالغه آمیزی که خازن در طول خدمتگزاری مجددش به صاحب سرود از دل صاحب محو شد؛ یا میان آنان به فرموده «حضرت ابوالفضل بیهقی» گرگ آشتی بود. ولی می‌دانم بر فرض که صاحب از او راضی و از مدائحش خرسند شده باشد، به قول «فراء» که با توجه به ایراد و اشکالی که با «همزه» و نحوه قلب و ابدال آن داشته است فرموده: «أَمُوتَ وَفِي قَلْبِي مِنَ الْهَمْزَةِ شَيْءٌ» در نفس خازن هم به هر جهتی که بوده خواه توقع بیش از حد از صاحب، خواه فراموش نکردن گذشته‌ها، از «صاحب» بقایای کدورت و رنجش شدیدی در دلش ته‌نشین کرده بوده است. چرا که اولاً او با انشاء آن قصاید کذائی در مدح صاحب، پس از وفات صاحب، که همه نامداران شعر و حکم‌گزاران ملک ادب و سیاست در مرثیه او قصاید فاخره‌ای سروده‌اند، خازن به یکباره صاحب را فراموش کرده است و به قول حضرت فردوسی (رض): «تو گوئی که کاموس هرگز نبود» و زبان خازن به مرثیه صاحب گشوده نشده است، و ازین بدتر و نفرت‌انگیزتر اینکه یاقوت «مُرسلاً» یا از قول قاضی أبوالعبّاس احمد بن محمد بارودی، نقل می‌کند که:

«... و ابو محمد خازن کتابدار صاحب همواره به عنوان خدمتگزاری به صاحب در خانه و «دربار» او می‌ماند و خازن جاسوس و خبرچین فخرالدوله بر صاحب و مواظب بر نگهداری اموال آن خانه می‌بود و به محض درگذشت صاحب، فرستاده‌ای نزد فخرالدوله فرستاد و خبر رحلت صاحب را به او داد و فخرالدوله خواص و نزدیکان خود را فرستاد که خانه را در محاصره خود بگیرند که چیزی از آن بیرون نرود، و در خانه صاحب کیسه‌هایی که محتوی رسیدگسانی که یکصد و پنجاه هزار دینار از اموال صاحب در نزدشان «امانت» بود یافتند و امضا کنندگان آن رسیدها را احضار کردند و آن وجوه را از آنان باز پس گرفتند و... الخ) معجم‌الادباء (۱۱۵/۶-۱۱۶). از این روست که احتمال کین‌توزی و خیانت خازن به صاحب داده می‌شود و به هر حال صاحب و خازن هر دو به رحمت خدا رفته‌اند و محاسبه‌شان با این فقیر نیست - اما یک سخنی «ابن اثیر» در بیان وفات صاحب دارد که نقل آن را بی‌مناسبت نمی‌دانم:

«... و همینکه صاحب از دنیا رفت فخرالدوله کس فرستاد که خانه او را محاصره و اموال موجوده در آن را برایش ببرند - خدای زشت و ناپسندگرداناد، خدمت پادشاهان کردن را، این کار

این پادشاه بود با کسی که یک عمر خیر خواهی او را کرد و جان در راه خدمت او، گذاشت، تا چه رسد به دیگری...» (الکامل ۹/۱۱۰).

از حال و مآل کار خازن و تاریخ ولادت و وفات او در مراجعی که در دسترس دارم ذکرى به میان نیامده است و شاید این خمول ذکر و گمنامی بعدی او بی ارتباط به ناسپاسی اش نسبت به «صاحب» نباشد. والله اعلم.

در دنباله این مطالب این مسأله نیز ناگفته نماند که در طول قرون، بسیاری از ادبا و دانشمندان که وابسته به دستگاه وزیر یا پادشاهی بوده‌اند به مناسبت آن که نگهداری و مواظبت بر حفظ و حراست کتابخانه آن وزیر یا پادشاه و خلیفه به عهده او واگذار بوده است، او به لقب «خازن» ملقب و مشهور گردیده است که از این جمله‌اند:

۱) مورخ و فیلسوف دانشمند بسیار والامقام أبوعلی احمد بن محمد مسکویه مؤلف بزرگوار تاریخ معتبر تجارب الامم و طهارة الأعراق و... و... متوفی در ۴۲۱ که «خازن» کتب ابن عمید بوده است.

۲) ابو عبدالله محمد بن احمد بن موسی الخازن متوفی در ۳۶۰ (انساب سمعانی).

۳) ابو منصور محمد بن علی بن اسحق بن یوسف الکاتب الخازن، خازن دارالعلم به بغداد متوفی در ۴۱۸ (انساب سمعانی).

۴) ابوالفوارس الحسن (او الحسین) بن علی الخازن الکاتب الشاعر المشهور بجودة الخط متوفی در ۴۹۹ یا ۵۰۲ (الکامل ابن اثیر، ج ۱۰) (آیا با قرب عهد این شخص با نویسنده مخطوطه، ممکن است برادر باشد؟)

۵) علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم الخازن، صاحب کُباب التأویل فی معانی التزیل و يُعرف به تفسیر الخازن متوفی ۷۴۱ (الکنی والالقب محدث قمی «رض»)

۶) ابن الفوطی در معجم الالقب و ابن شاکر کتبی در فوات الوفيات از «ابن الخازن» نامی فقط نام برده‌اند که البته هیچ یک از نامبردگان فوق، آن ابن الخازن نیستند.

ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان کاتب مخطوطه

پس از آنکه انوشیروان «وهرز» دیلمی را به کمک سیف بن ذی یزن به یمن فرستاد و او و

سپاهیان‌ش همچنان در یمن باقی ماندند^۱ چون نام پسر «وهرز» مرزبان بود بسیاری از تازیان یمن و به تدریج دیگر بلاد عرب نام فرزندان خود را «مرزبان» گذاردند بطوری که یکی از صحابه حضرت رسول اکرم (ص) «مرزبان بن نعمان کندی» نام دارد (الاصابه ردیف ۷۸۹۷) و در میان اصحاب صادقین - علیهما السلام - نیز چند نفر مرزبان نام دارند تنقیح المقال، ۲۹۷/۳ و این اسم در قرون بعدی بیشتر رایج شده است.

در قرن سوم و چهارم نیز برخی از بزرگان ادب به «مرزبانی» یا «ابن المرزبان» مشهورند و از جمله آنانند «ابو عبید الله محمد بن عمران بن موسی المرزبانی» (متوفی در ۳۸۴) مؤلف عالیقدر الموشح که مشهورترین و معتمدترین کتاب در «نقد الشعر» است و نیز کتاب مهم معجم الشعراء و ابوبکر محمد بن خلف بن المرزبان (معروف به ابن المرزبان متوفی ۳۰۹) که ظاهراً این کُنیه و عنوان منصرف به هموست که معاشر و رفیق ابی العیناء شاعر متوفی ۲۸۴ بوده است.

در دوران «دیالمه» و «داعیان» مازندران نام بسیاری از مشاهیر «مرزبان» است و از جمله آنان مرزبان بن محمد بن مسافر پادشاه آذربایجان و بعضی قسمتهای مجاور آن بلاد است که در رمضان سال ۳۴۶ از دنیا رفته است (ابن اثیر). از این «مرزبان» سه پسر به نامهای «جستان» و «ابراهیم» و «ناصر» باقی مانده است (ابن اثیر ۵۱۹/۸) و با آنکه از لحاظ زمانی می‌توان تصوّر کرد «محمد بن المرزبان» پسر دیگر این مرزبان باشد ولی دلیلی بر اصابت این تصور نمی‌توان یافت. محمد بن المرزبان دیگری هست که یاقوت در معجم الادباء (ج ۱۹، ص ۵۲) از او بعنوان ابوالعباس محمد بن المرزبان الدّمیری یاد می‌کند و او را از بزرگترین مترجمان کتب فارسی به عربی می‌شمارد که بقول یاقوت در سال سیصد و نه وفات یافته است و علی‌الظاهر می‌تواند نیای این ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان باشد ولی این احتمال برای محمد بن المرزبان آتی الذّکر قوی‌تر و بلکه متعین است.

یک محمد بن المرزبان هم هست که «ابو حیان توحیدی» او را از کسانی معرفی می‌کند که در مجالس شبانه «صاحب بن عبّاد» حضور می‌یافته است و داستانی در این باره به نقل از او در الامتاع و المؤانسة (ج ۲، ص ۱۰۰) و داستان دیگری در مثالب الوزیرین (۴۰۹) و به نقل از توحیدی

۱. و به آزادگان یا بنی الاحرار مشهور شدند «بُحتری» در سینه ایوان مدائن می‌گوید:

أُتدوا ملکنا و شدّوا قواء بکماءٍ تحت السّنورِ حُمسٍ... الخ

یا قوت در معجم‌الادباء (ج ۶، ص ۲۱۷) آورده است - این محمد بن المرزبان کسی است که «ابن جتّی» (متوفای ۳۹۲)، در کتاب النوادر الممتعة از او نقل می‌کند، و ابوسعید سیرافی (متوفای ۳۶۸) هفت بیت شعر او را بیاد می‌آورد و زمزمه می‌کند (معجم‌الادباء، ج ۸، ص ۱۶۰). و علی الظاهر با توجه به آن که ابو حیان الإمتاع و المؤانسه را در سنوات ۳۷۳ / ۳۷۵ تدوین کرده است می‌توان استظهار کرد که این «محمد بن المرزبان» حداقل تا سال ۳۷۵ زنده بوده و شاید تا سال ۳۸۵ که سال رحلت صاحب است نیز می‌زیسته و «ابن جتّی» از او روایت می‌کند نیای ابو الفتح بن علی بن محمد بن المرزبان باشد که در سال چهارصد و هشتاد و یک اشعار خازن را برای خودش نوشته باشد و به هر صورت با فحص نسبت بلیغی که انجام شد حقیر نتوانست از این «ابو الفتح بن علی بن محمد بن المرزبان» که نمی‌دانم آیا نام او همین کنیه ابو الفتح است؟ نشانی در مظان آن بیابد ولی از میان مختصر عبارت ترقیمه پایان مخطوطه و با دقت در «خطّ» و نحوه نگارش ناسخ آن می‌توان این نکات را استنباط کرد:

۱) خط نسخه خط کسی است که قطعاً جوانی را پشت سر گذاشته است و عمری از او رفته و شاید در حین کتابت آن سال عمرش میان هفتاد و هشتاد بوده و به هر حال پیرمردی بوده است.
 ۲) بی‌هیچ تردید کاتب مردی ادیب و بسیار فاضل بوده است و تربیت ادبی استواری داشته است.

۳) آن مرد عزیز برای آنکه توهم نرود که «کاتب» حرفه‌ای یا «ورّاق» بوده باشد تصریح می‌فرماید که «...^۱ برای شخص خودش» آن مجموعه را نوشته است.

۴) اینکه اسم کاتب ابو الفتح و نام پدرش علی و اسم جدش محمد است آیا دلیلی بر این است که پدرش که او را به چنین کنیه‌ای مسمّی و مکّتی کرده است، تعلق خاطر و احترامی به وزیر جلیل و الامام نویسنده و شاعر عالی قدر شیعی امامی ابو الفضل محمد بن حسین عمید قمی (ابن عمید پدر) داشته که چون نام خودش محمد بوده، به اقتضای از ابن عمید که پسرش را علی و کنیه‌اش را ابو الفتح (ابن عمید پسر و مقتول) معین فرموده بود، پدر کاتب این مخطوطه نیز کنیه پسر را ابو الفتح معین کرده است؟ و از اینرو می‌توان به یقین دانست که اولاً نویسنده مخطوطه و پدرش شیعی اثنا

۱. پیش از «لنفسه» بیشتر حروف کلمه‌ای محو شده است که فی المثل شاید کلمه دعائیه‌ای برای خود و پدرش بوده است.

عشری، و ثانیاً از طبقات متعین و مشخص زمان خود بوده‌اند و بدیهی است که این پدر و پسر از جمله ادباء و فضلاء سرشناس آن زمان بشمار می‌رفته‌اند.

ابوالفتح بن علی بن محمد بن المرزبان در پایان مخطوطه و در ابتدای ترقیمه می‌نویسد:

نَجَرَ شعر عبدالله الخازن بحمدالله و توفيقه

البته می‌توان «نَجَرَ» را چنین دانست که مقصود کاتب این است که آنچه را که او از شعر خازن در حفظ یا در دست داشته است نوشته است (و افسوس که اشاره‌ای نمی‌کند که چگونه بر آن اشعار دست یافته است و از روی چه مجموعه‌ای؟ یا اگر دیوانی از خازن موجود بوده و مستند او در نقل و کتابت قرار گرفته است، این مجموعه را فراهم آورده است). ولی این سؤال به خاطر می‌آید که این مرد دانشمند آیا در سال ۴۸۱ یعنی پس از حداقل قریب پنجاه و پنج سال که از تألیف یتیمه الذهر می‌گذشته آیا یتیمه را ندیده و به آن مراجعه‌ای نداشته است؟ و چرا اشعاری را که ثعالبی در یتیمه از خازن نقل کرده، این کاتب در مجموعه خود نیاورده است؟ و فی المثل چگونه از قصیده غزای فریده،

هذا فؤادك نُهبي بين اهواء و ذاك رأيك شوري بين آراء

بی‌خبر مانده است؟ براستی این ضعیف نمی‌توانم پاسخ این سؤال را حدس زنم ولی بسیار تعجب می‌کنم که چگونه ممکن است از یتیمه الذهری که ابوالحسن باخرزی مقتول در سال ۴۶۷ (یعنی چهارده سال پیش از کتابت این مخطوطه) کتاب شریف دُمیة القصر را تألیف فرموده است و آن را دنباله و ذیلی بر آن کتاب مستطاب قرار داده است کاتب مخطوطه، بی‌خبر مانده باشد.

از فوایدی که این ضعیف از این مخطوطه بهره بُرد یکی هم این است که بیتی عربی را که وراوینی در مرزبان‌نامه بدان استشهاد و تمثّل کرده است و این ضعیف بیش از پنجاه و پنج سال است که در جستجوی گوینده آن بیت بودم، آن را بحمدالله و منّه در دیوان خازن یافتیم و آن بیت در ص ۱۹۸ مرزبان‌نامه چاپ کتابفروشی طهران^۱ (۱۳۱۷) آمده است:

كانت لدى امانة فرددتها و كذا الودائع تسترد و تُقتضى

۱. و خدای رحمت فرمایاد مرحوم حسین پرویز مدیر فاضل، دانشمند و تاریخ‌دان آن کتاب فروشی را.

که از قصیده ضادیه خازن در (ص ۶۵) مخطوطه است و این مطلب مؤید این است که شعر خازن در قرن‌های بعد مورد مراجعه فضلاء و نویسندگان بوده است و الحمد لله تعالی.

به پایان رسید آنچه که این ضعیف نوشتن آن را به عنوان مقدمه و معرفی نامه‌ای بر مجموعه مخطوطه شعرا بی محمد خازن لازم دانست. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

فیلا دلفیا

بیست و نهم اسفند ۱۳۸۸

احمد مهدوی دامغانی